

نقاشی‌های فیگوراتیو

گفت‌وگو با استاد صادق تبریزی

هیئت تحریریه رشد آموزش هنر



اشاره

آثار استاد صادق تبریزی با تلاش پنجاه ساله هنری، بخشی از تجربه عینی هنرهای تجسمی است. رسیدن به زبان شاخص بصری و تجربه‌ورزی در بسیاری از تکنیک‌های هنری، تابلوهای او را به آثار تلفیقی هنرمندانه‌ای تبدیل کرده است. بازخوانی سلوک هنری تبریزی از آن جهت برای همکاران هنر آموزنده است که اعتماد به نفس او در سایه کار هنری مدام برایش رهاوردی مهم است. درسی که برای رهروان هنر یادآور لحظات دل‌سپاری به تولید هنری است. کارهای هنری استاد صادق تبریزی و روند تحول و تکامل آن‌ها در آینده‌ی زمان، موضوعی برای پژوهش نیز به‌شمار می‌آیند. این نکته می‌تواند نظر تیزبین معلمان هنرمند را در کارهای مطالعاتی به خود جلب کند. برای آشنایی بیشتر با پویای هنری استاد با ایشان به گفت‌وگو پرداختیم که حاصل آن را به مخاطبان گرامی مجله تقدیم می‌کنیم.

● در خدمت استاد صادق تبریزی، یکی از نقاشان و هنرمندان نگارگری ایرانی هستیم. از ایشان کمال سپاس را داریم که این فرصت را در اختیار هیئت تحریریه مجله «رشد آموزش هنر» قرار دادند.

رشد آموزش هنر مجله‌ای آموزشی است. در آموزش و پرورش کتاب‌های درسی هنر را داریم که معلمان بزرگوار ما آن‌ها را تدریس می‌کنند اما مجله مکمل کتاب است و جریان تدریس را روان و در مخاطبان ایجاد انگیزه می‌کند. از شما تقاضا می‌کنم در قسمت اول مصاحبه از آغاز کار هنری‌تان از سال‌های دور و ورودتان به هنرستان هنرهای پسران بگوئید و اینکه عشق شما به هنر از کجا شروع شد.

○ من متولد ۱۳۱۷ در محله امامزاده سید نصرالدین تهران هستیم. خاطرات خوبی از این امامزاده دارم و در جوار امامزاده بودن برای ما خاطره‌ای شده است. از این امامزاده در دوره گذشته، خیابانی می‌گذشت. ضمناً حیاط هم ندارد یا خیلی کم دارد. وقتی از ضلع شرقی «خیابان خیام» به مغازه‌ها نگاه کنید، بر سر در آن‌ها کاشی‌کاری‌هایی می‌بینید که متعلق به امامزاده بوده‌اند. در آن زمان آب انباری در محل امامزاده ساخته بودند. وقتی زمین را کردند، متوجه شدند که آنجا گورستان است. استخوان‌ها را که بیرون آوردند بچه‌ها با سرهای آن‌ها فوتبال بازی می‌کردند. در آن موقع نه تلویزیونی بود و نه تفریح خاصی. این موضوع باعث سرگرمی شده بود.

این منطقه پر از مسجد، تکیه، امامزاده و سقاخانه بود و مردم خیلی مذهبی بودند. مذهب با زندگی مردم آمیخته بود. در ایام عاشورا، آنجا بزرگ‌ترین دسته‌های سینه زنی را داشت. یکی از تفریحات ما شرکت در جلسات قرآن بود.

من از جلسات آموزش قرآن و شرعیات استاد قاسمی هم استفاده می‌کردم.

آن زمان معلم خطی به نام مافی داشتیم. یکی از سرگرمی‌های ما این بود که از معلم خط سرمشق بگیریم. من کلاس چهارم ابتدایی که بودم، روزنامه مدرسه را می‌نوشتیم و نقاشی می‌کردم.

یادم هست که در آن سال‌ها آیت الله بروجرودی فوت کردند و من عکس ایشان را در روزنامه کشیدم. من از «روزنامه چلنگر» که کاریکاتور داشت، استفاده می‌کردم.

در مدرسه خوش‌نویسی داشتیم

و از همان جا به خوش‌نویسی علاقه‌مند شدم. در نوجوانی با مرحوم عباس بلوکی فر (نقاش قهوه‌خانه) آشنا شدم. تابستان‌ها در کنار ایشان کار می‌کردم و اولین آموزش‌هایم را در کنار ایشان دیدم. خودشان شاگرد مرحوم آغاسی بودند. البته من از ایشان تعلیم مستقیم نگرفتم. سر ساختمان‌ها که کار می‌کردم، من دستیار ایشان بودم. من از ۱۰ تا ۱۳ سالگی با ایشان بودم. ۱۵ ساله بودم که اولین نقاشی‌ام پشت جلد مجله «مهر ایران» چاپ شد. در ۱۶ و ۱۷ سالگی‌ام، چند مجله کارهای بنده را چاپ می‌کردند؛ مجله جوانان، مجله رادیو و موسیقی رادیو. کارم در این مجلات مینیاتور بود. خودم مدل‌هایی را انتخاب و کار می‌کردم.

در کلاس نهم سر اختلافی که با معلم شیمی پیدا کردم، از «دارالفنون» بیرون آمدم و به «دبیرستان سینا» در امیریه رفتم. یک‌سال در آنجا بودم. معلم انگلیسی‌ما، معلم نقاشی‌مان هم بود. از روی کتاب حافظ نقاشی کردم و به او نشان دادم. ایشان تعجب کرد؛ چون آنجا شاگردان چندان در بند درس و کار هنری نبودند. گفت تو وقتی سیکل اول را گرفتی، به هنرستان برو. خیلی خوش حال شدم.

در هنرستان، فقط چند تا شاگرد بودیم و چند معلم هنر. از وقتی وارد هنرستان شدم، یک دقیقه هم تلف نکردم. نگارگری با روحیه من سازگارتر بود. برای ورود به هنرستان کنکور دادیم. در رشته مینیاتور از محضر استادان بزرگی استفاده کردیم.

همه استادان جدی بودند. استاد علی کریمی استادم‌مان بود. دوره هنرستان سه سال طول کشید. وقتی به سال سوم رسیدم، دیدم کاشکی به جای مینیاتور به کلاس نقاشی رفته بودم. وقتی فارغ‌التحصیل شدم، در نمایشگاهی که هر سال برای بچه‌های هنرستان برگزار می‌شد، شرکت کردم. در سال آخر طرحی دایره‌ای داشتم که نقاش صفوی، یعنی رضا عباسی را آنالیز و مدرنیزه کرده بود. آن را در نمایشگاه به نمایش گذاشتیم. طرح دایره را روی مقوایی که رنگ کاشی روی آن بود، کار کرده بودم و بسیار مورد توجه قرار گرفت.

قرار شد که در مدرسه هنرهای زیبا، این کار روی کاشی انجام شود. در آن نمایشگاه کارگاه‌های متنوعی ارائه شده بودند؛ زری‌بافی، خاتم‌کاری، منبت‌کاری و مینیاتور. همه هم به بهترین نحو انجام شده بودند مثلاً

اجرای خط نسخ روی سرامیک

در نوجوانی با
مرحوم عباس
بلوکی فر (نقاش
قهوه‌خانه) آشنا
شدم. تابستان‌ها
در کنار ایشان کار
می‌کردم و اولین
آموزش‌هایم را در
کنار ایشان دیدم

به جای نوشتن آیات، کلماتی را به هم پیوند می‌دادم که خواندنی نبودند. یعنی فرم این کار را از ایشان گرفتم، ولی کنش خواندن در آن نبود و خیلی هم رضایت مرا جلب می‌کرد. به این ترتیب، اولین کار نقاشی خط را ناخودآگاه ساختم



طراحی با استفاده از مضامین شاهنامه



چینش آزادانه حروف و کلمات به خط نسخ و اجراری کاشی



نقاشی خط با بهره‌گیری از حرکت‌های آزادانه و المان‌های خوشنویسانه

زری بافی مثل زری بافی دوره صفوی بود، ولی کمی جدیدتر. فروشگاه‌های هم بود که این کارها را می‌فروخت. این ماجرا سبب شد وقتی از هنرستان پسران فارغ التحصیل شدم، وارد اداره کل هنرهای زیبا شوم. در آن زمان هنوز دانشکده تزیینی باز نشده بود و این دانشکده در سال ۱۳۳۹ تأسیس شد ولی من در سال ۱۳۳۸ فارغ التحصیل شدم. این یک‌سال را به اداره کل هنرهای زیبا رفتم و در بخش سرمایه‌گذاری فعال شدم. در میدان فردوسی تهران مسجدی بود که بر سر در آن کاشی‌های لاجوردی و سفید کار شده بود و آیاتی هم روی آن نوشته شده بود. من از این کار که متعلق به آقای ثنایی بود، تقلید می‌کردم اما به جای نوشتن آیات، کلماتی را به هم پیوند می‌دادم که خواندنی نبودند. یعنی فرم این کار را از ایشان گرفتم، ولی کنش خواندن در آن نبود و خیلی هم رضایت مرا جلب می‌کرد. به این ترتیب، اولین کار نقاشی خط را ناخودآگاه ساختم.

● استاد، اصلاً آیا تلقی شما از «نقاشی خط» ناخودآگاه بوده است؟

○ بله، ناآگاهانه بود؛ چون من نمی‌دانستم این نقاشی خط است. فقط دیده بودم که فرم کلمه علی «عین» قشنگی دارد و آن را نوشتم یا تمام حروف نسخ و ثلث زیبا هستند.

● این فرایند را ظرف چه مدت انجام دادید؟

○ طی دو سه روز انجام دادم. این باعث شد که به این کار علاقه‌مند شوم. این‌ها همه کپی برداری خط بود. حروفی را که زیبا بودند، کنار هم می‌گذاشتم. بعد از آن به دانشکده هنرهای تزیینی رفتم. دانشکده یک دوره عمومی داشت که در آن نقاشی، مجسمه‌سازی، طراحی و گرافیک، کار تزیینی و معماری کار می‌کردیم. مثلاً روی جلد کتاب طراحی می‌کردیم. برای شرکت هواپیمایی آفیش می‌زدیم و یا نقش پارچه می‌کشیدیم. یکی از درس‌هایمان نقاشی بود که به سبک آکادمی فرانسه درس می‌خواندیم. چهار سال دوره عمومی و یک سال دوره تخصصی داشتیم. در دوره تخصصی یکی از آن پنج رشته را باید انتخاب می‌کردیم.

سرانجام فارغ التحصیل شدم. در آن زمان وزارت کشور در استان‌ها دفتر مهندسی باز کرده بود. هر شهری خارج از تهران، اگر کار معماری داشت، دیگر به تهران مراجعه نمی‌کرد بلکه کارش را به همان دفاتر مهندسی که در استان‌ها بود، می‌برد. من به مازندران رفتم و رئیس دفتر مهندسی آنجا شدم.

در سال ۱۳۴۰، من و مسعود عرب‌شاهی در کلپ دوستداران فرهنگ فرانسه نمایشگاهی

در آن زمان که ما کار می کردیم، مطلقاً کسی به سقاخانه فکر نمی کرد. هر کس داشت کار خود را انجام می داد و کاری نداشت که این چه سبکی است



راه اندازی کردیم.

● اقامتتان در ساری چند وقت بود؟

○ سه سال در ساری و سه سال در تهران، جمعاً شش سال در وزارت کشور بودم و در کنار این کار به طور فعال کار نقاشی می کردم.

● استاد می خواهیم بدانم سالی که شما فارغ التحصیل شدید، با تمام کارهایی که کرده بودید و آموزش هایی که دیده بودید، هنرتان تلفیقی بود؟

○ همان طور که خدمتتان عرض کردم، در سال سوم هنرستان پشیمان شدم که چرا نقاشی نرفتم و برای مدتی خود را از نگارگری کنار کشیدم. سعی کردم آموزش های دوره نگارگری را در ذهنم بایگانی کنم و در کارهایم هیچ کدام از آن ها را دخالت ندهم. ولی این تخصص در ذهن و باطن و سر انگشتان من وجود داشت و به نحوی وارد کارم می شد. من مینیاتوری را به طور خیلی آنالیز شده و آستره کار کردم.

در سال ۱۳۴۳ در «تالار ایران» با هم پاری ۱۳ نقاش شروع به کار کردم.

● از اینجا باید کار شما را «مکتب سقاخانه» نام گذاری کرد؟

○ بله، مکتب سقاخانه است، اما سقاخانه ای که ربطی به کار این گروه ندارد و فقط یک اسم است. در حقیقت بازگو کننده آن مکتب است اما وجه تسمیه آن چیز دیگری است. خود کریم امامی هم که این اسم را گذاشت، گفت این اسم دربرگیرنده تمام خصوصیات این کار نیست. فقط چیزی برای شناخته شدن است.

● بحث این است که کار شما در مداوم نقاشی

قهوه خانه قرار می گیرد یا این طور نیست و باید آن را در دسته بندی سقاخانه تفسیر کنیم؟

○ در آن زمان که ما کار می کردیم، مطلقاً کسی به سقاخانه فکر نمی کرد. هر کس داشت کار خود را انجام می داد و کاری نداشت که این چه سبکی است. مثل اینکه وقتی من خط می نوشتم، نمی دانستم که این نقاشی خط است، الان این اسم روی آن آمده است. مثلاً نقاشی قهوه خانه صرفاً این نبود که برای قهوه خانه کار کنند، بلکه برای تکایا هم نقاشی می کردند. یا مثلاً برای قصاب ها نقش جوانمرد قصاب را می کشیدند یا برای دراویش که پرده خوانی می کردند، پرده می کشیدند. پس فقط در قهوه خانه کار می کردند اما نقاشی هایشان صرفاً برای قهوه خانه نبود.

● لطفاً روایت خودتان را از کارهای تلفیقی به اجمال بیان کنید.

○ من از هر هنر ایرانی بهره برداری کرده ام؛ از نقاشی پشت شیشه گرفته تا آینه کاری یا حکاکی روی چوب و گچ. کار کلاژ که بسیار زیاد است. حتی نقاشی بر پوست. هر کار هنری سنتی که در ایران وجود دارد، انجام داده ام.

● استاد، چرا وقتی کارهای شما را می بینیم، احساس می کنیم با کارهای سایر هنرمندان تفاوت دارد؟ کی به این نتیجه رسیدید که زبان بصری در کارهای شما شاخص شده است و بدون امضا هم می توان کار شما را شناخت؟

○ از سال ۱۳۴۰ من کار تلفیقی می کردم و قبل از آن در سال ۱۳۳۸ خط کار می کردم. از آن به بعد، این روش را که تابلویی کار کنم که فقط خط باشد، کنار گذاشتم اما خط در کارهایم بود. به این

به نظر من کسی که می‌خواهد نقاشی خط کار کند، باید اول طراحی یاد بگیرد و طراح قابلی شود

صورت که در حواشی پرسوناژهایی که در تابلوهاییم کار می‌کردم، فضاهای خالی وجود داشت. من این فضای خالی را با خط شکسته نستعلیق که خوانا هم نبود و یک سلسله آبستره‌هایی از خط شکسته نستعلیق پر می‌کردم. بعد فکر کردم که اگر این خط‌هایی را که در حاشیه کار می‌کنم به‌طور مجزا به یک تابلو تبدیل کنم، چیز خوبی از آب درمی‌آید که همین‌طور هم شد و این کار را ادامه دادم.

در سال ۱۳۴۶ نمایشگاهی داشتم با این نقاشی‌ها و این نقاشی‌ها را جسته گریخته می‌خریدند. ویژگی کار من فیگوراتیو بود که توسط مخاطبان احساس هم‌ذات‌پنداری با آن می‌شد.

● در کارهای شما تلفیقی از المان‌ها وجود دارد و خط، نمادهای مذهبی و نگارگری در آن‌ها هست که همه این عناصر را به لحاظ نشانه‌شناسی می‌توانیم مطالعه کنیم. به نظر خود شما که ایده‌پرداز اثر هنری هستید، چه پیامی ارائه می‌شود یا منتظر هستید مخاطب خودش برداشت کند؟

○ من اصلاً قصد پیام دادن ندارم و به این هم اعتقاد ندارم. هنرمند آنچه را که احساس می‌کند، روی کار می‌آورد. نه او را مجبور به این کار کرده‌اند، نه موظف به انجام این کار است و نه رسالتی برای این کار دارد. برداشت به بیننده واگذار می‌شود.

● استاد موقع خلق اثر هنری آیا آغاز تا انجام آن رامی‌بینید؟

○ ایداً. زمانی است که طرحی در یک دقیقه عمل می‌آید. وقتی کار رضایت‌مرا جلب کند، همین کفایت می‌کند. این نشانه از عادت و تجربه دارد. مثلاً من روی «خولی» کار کرده‌ام و ۳۶ تابلو در موضوع شخصیت این مرد ساخته‌ام. برای من

شخصیت جالبی بود.

این دیگ که خولی در آن است، با آن کله گنده‌ای که دارد، برای او کوچک است. اگر بخواهیم او را در این دیگ بگذاریم، جای نمی‌گیرد. یعنی این دیگ باید خیلی بزرگ‌تر باشد. پس مبالغه‌ای هم شده است. دیگر اینکه زیر این‌ها آتش روشن است ولی

این‌ها خیلی نشان نمی‌دهند که ناراحت‌اند و قیافه عادی دارند. این شخصیت برایم مسخره بود و با طنز از آن ۳۶ تابلو ساختم.

● استاد، اینکه می‌گویید این شخصیت برای شما جالب است، منبع الهامتان چه بوده است؟

○ خولی برایم از این جهت جالب بود که شخصیت مسخره‌ای داشت. البته نمی‌خواستم در تابلوهاییم این تمسخر باشد.

● الان نهضتی داریم به نام «نقاشی خط معاصر ایران» ارزیابی شما از نقاشی خط فعلی چیست؟

○ زمانی که نقاشی خط کار می‌کردیم، اصلاً نمی‌دانستیم داریم نقاشی خط کار می‌کنیم. بعد کنار گذاشتم و بعد از آن دوباره شروع به کار کردم و همین‌طور دارم ادامه می‌دهم. اصلاً من به نسل دوم و سوم اعتقاد ندارم. این‌هایی که الان دارند نقاشی خط کار می‌کنند، کسانی هستند که از بد حادثه آمده‌اند به این سمت. این‌ها امتداد نسل اول نیستند و بی‌جهت دارند کار می‌کنند.

به نظر من، نقاشی خط توسط همان سه چهار نفری که اول کار کرده‌اند، تمام شده است.

کسانی که بتوانند به‌عنوان افراد شاخص در این حیطه قرار بگیرند، احصایی و افجه‌ای هستند.

● برای اینکه این نقاشی خط در مسیر درست خود بیفتد، چه کار باید کرد؟ ارزیابی کیفی و راهنمایی شما چیست؟

○ انجمن خوش‌نویسان الان کارکرد کمی دارد. انجمن سالانه تعدادی فارغ‌التحصیل دارد که بدون هیچ آینده‌ای وارد بازار کار می‌شوند و جایی آن‌ها را استخدام نمی‌کند. اکثر آن‌ها می‌خواهند کار پیدا کنند و به نقاشی خط روی می‌آورند. به نظر من کسی که می‌خواهد نقاشی خط کار کند، باید اول طراحی یاد بگیرد و طراح قابلی شود. مفهوم اینکه نقاشی خط به پایان رسیده، این است که تمام اسم‌هایی که به‌وجود آمدند، یک جایی به پایان رسیدند. یعنی وقتی دوره هنرمندی تمام می‌شود، دوره هنرمند دیگری شروع می‌شود. اگر کسی پیرو آن‌ها باشد مقلد می‌شود. در هنر، ابداع مطرح است. امروز شرط نقاشی خط ابداع و نوآوری است.

● استاد، معلم هنری که فرزندان این جامعه را به او می‌سپاریم تا حس زیبایی‌شناسی را در آنان شکوفا کند، باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

○ بچه‌ها باید کبی کنند. معلم هنر باید مانند استاد دانشگاه که قبل از تدریس می‌رود تحقیق می‌کند، باید تحقیقی یاد بگیرد. معلمان خود اول



مدرسان باید در
وهله اول اعتماد به
نفس داشته باشند.
باید برای داشتن
اعتماد به نفس
تبحر داشته باشند
و برای رسیدن به
تبحر باید تلاش
کنند



نقاشی خط با بهره‌گیری از حرکت‌های آزادانه و المان‌های خوشنویسانه



اثر فیگوراتیو (شبهه تلفیقی)



نقاشی خط با بهره‌گیری از حرکت‌های آزادانه و المان‌های خوشنویسانه

باید طراح قابلی شوند. اگر معلم هنر روزی سه ساعت طراحی کند، طراح قابلی می‌شود. نقاشی وقتی به قسمت هنری می‌رسد، فرد باید چیزی از خود به آن بیفزاید تا هنر شود. بچه‌ای که چیزی نمی‌داند، چه خلاقیتی می‌تواند به خرج دهد؟ اول باید چارچوبی وجود داشته باشد. در نهایت معلم باید طراحی را یاد بگیرد و نگوید با بچه‌ها دارم کار می‌کنم.

● **معلمان برای تدریس باید چه کار کنند؟**

○ اول آنچه را که می‌خواهند تدریس کنند، خودشان باید آموزش ببینند و با دست پر سر کلاس بروند.

● **در کتاب اول متوسطه عکاسی، طراحی، نقاشی، خوش‌نویسی، هنرهای آوایی و هنرهای نمایشی مطرح شده‌اند. به معلم هنر در آموزش این هنرها چه توصیه‌ای دارید؟**

○ همه این هنرها را باید کار کند. ما در دانشکده شش رشته را کار می‌کردیم، اما در یکی تخصص می‌گرفتیم. بچه‌ها باید همه این‌ها را کار کنند، نه اینکه همه هنرمند شوند. مثلاً بچه‌ها ریاضی، شیمی و فیزیک می‌خوانند ولی در همه این‌ها که خبره نمی‌شوند. در مورد هنرها هم باید همین‌طور باشد.

● **استاد، سلوک هنری‌تان چند درصد حاصل جست‌وجوگری و تلاش خودتان و چند درصد حاصل تأثیر کلاس‌ها بود؟**

○ پنج درصد کلاس و ۹۵ درصد خودجوش بود. ما حتی استادانی داشتیم که چیزی یاد نمی‌دادند. پس لازم است به مدرسان تأکید کنید آن قدر تبحر پیدا کنند که به خودشان تکیه کنند.

● **هنر چه چیزی را یاد می‌دهد؟**

○ هنر خیلی چیزها یاد می‌دهد؛ از جمله اعتماد به نفس. بعضی‌ها باور نمی‌کردند من روزی به جایی برسم. حتی فکر نمی‌کردند که ما بزرگ شده ایم. مدرسان باید در وهله اول اعتماد به نفس داشته باشند. باید برای داشتن اعتماد به نفس تبحر داشته باشند و برای رسیدن به تبحر باید تلاش کنند. به شکل مداوم کتاب‌های هنری را ببینند و کار کنند تا بتوانند چیزی به دانش‌آموزان منتقل کنند. این باعث اعتماد به نفسشان می‌شود. من معلمانی را می‌شناسم که با عشق و احساس مسئولیت تدریس می‌کنند. بخش هنرمند شدن دانش‌آموز به معلم ربطی ندارد ولی باید زیاد کار کنند و کپی کنند.

● **از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید، سپاسگزاریم.**